

مارسل پروست

اندره موروا نویسنده معروف فرانسه اخیرا کتابی در شرح حال مارسل پروست نوشته که مورد توجه و تحسین ادبای آن کشور واقع شده است. اینک خلاصه ای از کتاب را بضمیمه عقاید نویسندگان دیگر ترجمه و تنظیم نموده بخوانندگان گرامی یغما تقدیم میکنیم. مترجم

مارسل پروست از خانواده ای قدیمی بود که در شهر کوچک «ایلیه» نزدیک شارتر مسکن داشتند. پدر بزرگش در آن شهر کارخانه شمع سازی داشت. پدرش آدرین پروست ابتدا در مدرسه مذهبی شارتر تحصیل میکرد ولی بعد از رهبانیت صرف نظر نمود و تحصیل طلب پرداخت. وی تحصیلات خود را در پاریس با انجام رسانیده انترن بیمارستانها و بعدا رئیس کلینیک شد. سپس در سال ۱۸۷۰ با دختری یهودی ازدواج کرد و در دهم ژوئیه مارسل پروست بدنیا آمد.

مادر بزرگ و مادر پروست زنان باسواد و بااطلاعی بودند و همواره شاهکارهای ادبیات کلاسیک را قرائت مینمودند. مارسل از پدر طرز تفکر علمی، و از مادر عشق بادبیات و خلق نیکو و ظرافت طبع را وارث برد.

دکتر پروست که بعدا پروفیسور شد کم کم مدارج ترقی را طی کرد و ب مقام بازرس سرویس های بهداشتی فرانسه رسید و در چند کنفرانس بین المللی بهداشتی شرکت کرد. او میل داشت که با پسرش بخشونت رفتار شود تا مرد زندگی بارآید ولی طولی نکشید که متوجه شد پسر دوش «روربر» قوی و خوشحال است ولی مارسل از اضطرابی عصبی رنج می برد و ممکن است کوچکترین تنبیه یا سرزنشی در او بحرانی خطرناک بوجود آورد. پروست بیشتر ایام کودکی را در پاریس محل اقامت خانواده پدرش گذرانید و بعدا مدتی در شهر ایلیه که اقامتگاه اجدادش بود بسر برد. خانواده پروست ایام تعطیل را در این شهر میگذرانیدند. پروست در کتابهای خود مناظر زیبایی این شهر را توصیف کرده است. آنجا، در میان سکوت کاملی، آثار ژرژسان، هوگو، دیکنس و بالزاک را میخواند. علاقه شدیدی که وی در ایام کودکی بمطالعه داشته است از این جمله بغویی آشکار میگردد: «شاید در دوران کودکی ما، روزهایی که بخواندن کتابهای مورد علاقه خود گذرانیده ایم از تمام ایام دیگر بهتر و سودمندتر بوده است».

❖ آقای لاله زاری از دبیران فاضل همدان و از مترجمین زبردست است و آثار او که بدسترس همگان است گواه بدین معنی است. مانهای امتنان را از لطف ایشان که ان شاء الله ادامت خواهد یافت داریم. مجله یغما

خانواده پروست روزهای گرم تابستان را در «اوتوی» مسکن عمومی مسادر پروست میگذرانیدند. پروست مناظر این شهر بیلاقی را در آثار خود بنام باغ «کمبرای» توصیف کرده است. بعضی اوقات هم پروست قسمتی از تابستان را با مادر بزرگ خود در کنار دریا میگذرانید.

در نه سالگی برای پروست واقعه‌ای رخ داد که خودش آنرا واقعه مهم و اساسی زندگانش مینامد. روزی احساس خفگی شدیدی نمود و بعد معلوم شد که بمرض تنگ نفس (آسم) مبتلا گردیده است. از آن پس مجبور شد روزهای بهار تماس خود را با طبیعت قطع کند. امروز محققین علوم پزشکی دریافته اند که این بیماری از تأثرات شدید و احتیاج بهر و محبت ناشی میشود. بیشتر مبتلایان این بیماری در ایام کودکی از نقصان یا زیادتی محبت مادری رنج برده اند. در صورت اول آنها مجبور بوده‌اند بمحبت شخص دیگری از قبیل شوهر یا دوست یا پزشک خود متوسل گردند، و در حالت دوم با شدت هرچه تمامتر بدامان مادر خویش پناه برده‌اند. هنگامیکه مادر پروست از وی دور میشد، او با اضطراب و دلهره شدیدی مبتلامیگشت. نویسنده بزرگ در تمام مدت عمر خود احساس میکرد که بدیگری بستگی دارد. همیشه بمحبت یا تمجید دیگران احتیاج داشت. وی عقیده داشت که بدون کمک و محبت دیگران قادر بانجام هیچ کاری نیست. بالاخره در زندگی او عشق و محبت مهمترین موضوعها بود. زیرا در ایام کودکی نتوانسته بود بدون احساس محبت مادر و دیگران زندگی کند.

این بیماری عصبی باعث شد که او در تحلیل شهوات و هوی و هوسها بسیار دقیق و ظریف باشد. چون موجودی بسیار ظریف بود بهتر از «استان‌دال» بشریح تغییرات بسیار کوچک عواطف انسانی موفق گردید. چنانکه خودش هم متوجه نیرویی که بیماری بوی بخشیده، بوده است. «تنها درد و رنج است که با انسان اجازه میدهد مکانیسم‌هایی را که دیگران نمیتوانند درک کنند تجزیه و تحلیل نماید. آیا مردی که شبنها چون قطعه‌ای سنگ بر ختخواب خود میافتد و تا موقع بیداری دیگر زنده نیست خواهد توانست در باره خواب اکتشافاتی بکند یا لافل مشاهداتی بنماید؟ برای اینکه موضوع خواب در نظر ما روشن شود باید اندکی بیخوابی بکشیم. اگر حافظه ما قوی باشد و خللی نداشته باشد هرگز نخواهیم توانست که نمونه‌های حافظه را مطالعه کنیم».

مقصود این نیست که باید یک نفر بیمار باشد تا دارای نبوغ تجزیه و تحلیل گردد اما بیماری خود یکی از چرخهای يك مکانیسم فکری است که قدرت تحلیل را افزون میکند. «میتوان گفت آثار نویسندگان و هنرمندان بجاهای آرتزین شبیه است. هر قدر چاه عمیق تر باشد آب آن تا ارتفاع بیشتری صعود خواهد کرد. هر قدر درد و رنج قلب نویسنده رایشترو عمیقتر کننده باشد آثار او مقام والاتری را احراز خواهند کرد».

پروست مجبور بود بعلت بیماری در خانه بماند و این خود وسیله‌ای بود برای فرار از رسوم و تشریفات زندگی اجتماعی و داشتن فرصت برای تفکر و دقت. از طرفی در نتیجه خانه نشینی زیباییهای طبیعت که او تقریباً از تماشای آنها محروم بود در نظرش ارزش بیشتری داشتند.

پروست تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان «کوندورسه» پایان رسانید. در آنجا ادبیات جدید فرانسه بوسیله کتابهای «بارس»، «آنا تول فرانس»، «لومتر» و «ماترلینگ» تدریس میشد. پاره‌ای از مدرسان وی بعداً از نویسندگان و هنرمندان فرانسه شدند. پروست اغلب اوقات در این دبیرستان و همچنین در کلاس فلسفه مقام اول را مابین مدرسان خود درجائز میشد.

با وجود علاقه شدیدی که پروست و مادرش بیکدیگر داشتند روش آنها در زندگی اجتماعی تباین داشت. مادر پروست کمتر معاشرت میکرد ولی پدرش که میخواست عضو آکادمی علوم اخلاقی شود برای پیشرفت این منظور زیاد معاشرت مینمود. پروست بمحض اینکه سن بلوغ رسید احساس کرد که احتیاج بمعاشرت و رفت‌وآمد در سالن‌های پاریس را دارد. بیشتر اوقات را در منازل مدرسان و دوستان خود میگذرانید و با خواهران و خویشان آنها معاشره مینمود. از تصاویر همین زن‌ها بود که بعداً قهرمانان کتابهای معروف خود را ساخت.

پروست پس از خاتمه تحصیلات یکسال از عمر خود را در خدمت نظام وظیفه گذرانید. پس از انجام خدمت وظیفه چون پدرش میخواست او را در سیاست وارد کند باینکه هیچ علاقه‌ای باین قسمت نداشت داخل مدرسه علوم سیاسی گردید. ولی علاقه او بفلسفه و ادبیات بعدی بود که از والدین خود اجازه گرفت در کنفرانس‌های سوربون حاضر شود. بدین طریق پروست پس از انجام خدمت وظیفه پنج سال از عمر خود را بمطالعه اشخاص و آشنائی با هنرهای زیبا گذرانید.

مابین سالهای ۱۸۹۲ و ۱۹۰۰ بیماری پروست رو به شدت میرفت باینحال توانست بهلند و ایتالیا مسافرت کند. در سال ۱۸۹۶ اولین کتاب خود را بنام «تفریحات و روزها» منتشر نمود و بوسیله یکی از دوستان خود از آناتول فرانس خواهش کرد که مقدمه‌ای بر این کتاب بنویسد. آناتول فرانس در مقدمه کوتاه و گرم خود مینویسد: «کتاب دوست جوان ما حاوی لبخند هائمی ناشی از درماندگی و آتاری از خستگی میباشد که فاقد زیبایی نیستند». فرانس در مقدمه خود از «هوش نافذ و لطیف» پروست و «زیبائی ناخوش مزاج و شگفتی آور» اثرش سخن میگوید.

اما کسانیکه آثار بعدی پروست را دیده‌اند در این کتابی که جوان تازه بالغ باشتاب منتشر کرده است اثری از مایه اساسی ویرا مشاهده مینمایند. مثلاً در جمله زیر که از دیباچه کتابست دقت کنید: «در ایام کودکی فکر میکردم از میان شخصیت‌های کتاب مقدس تیره بخت‌ترین آنها نوح بوده است که مجبور شد بعلت طوفان، چهل روز در کشتی بماند. بعد که بعلت بیماری مجبور شدم روزهای متوالی در اطواقم بمانم دریافتم با اینکه نوح در کشتی بود و راه بجائی نداشت و اطرافش را تاریکی احاطه کرده بود بهتر از هر موقع دیگر میتوانست جهان را ببیند».

هائری ماسیس عقیده دارد که پاره‌ای از قسمت‌های این کتاب بمنزله اعترافی است که پروست در برابر خوانندگان خود میکند. مثلاً دختر جوانی اینطور اعتراف میکند: «چیزیکه مادر مرا متأثر میساخت بی ارادگی من بود. هر کاری را در اثر تحریک

لحظه‌ای انجام میدادم». اما دخترک بواسطه سستی اراده قادر نیست در برابر «افکار بدی» که معاشرین فاسدکننده در او بیدار میسازند مقاومت کند. تسلیم میشود و تاچار در برابر مادر بسقوط خود اعتراف مینماید. «مدتی میگریستم و باقتضای نادانی سنی این زشتکاریها را برای مادرم شرح میدادم، باقیافه‌ای ملکوتی گوش میکرد و چیزی نمیفهمید و بانیک سرشتی خود اهمیت آن اعمال را در نظر من کم میکرد و از سنگینی بار سرزنش وجدانی من میکاست».

با در نظر گرفتن زندگی پرست و معاشرتهای بی بند و بار او و علاقه‌ای که بمادرش داشت میتوان فهمید که درحقیقت این پرست است که زشت کاریهای خود را اقرار میکند و فقط نتواسته است مانند «روسو» اعترافاتش را بنام خود بنویسد.

پرست مابین سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۲ سخت بکار نوشتن بود. گاهگاهی بدوستان خود میگفت که مشغول نوشتن کتابی است که از «هزارویکشب» طولانی تر خواهد بود. قسمتی از آنرا در روزنامه فیکارو منتشر کرد در سال ۱۹۰۹ دوست صفحه از آنرا برای دوستان خود خواند و آنها او را تشویق نمودند امیدوار نبود که بسیاری با اتمام کتاب را فرصت بدهد. در این سالها پرست کم کم معاشرت بادوستان را قطع کرد. دیگر از اطلاق خود بیرون نمی آمد.

آثار پرست اثر جاودانی و بی نظیر پرست همان سلسله کتابهایی است که بنام «در جستجوی زمان گذشته» نوشته است. موضوع این کتابها زمان است. میتوان درحقیقت این اثر را یکدوره روانشناسی حافظه دانست، نه یک رمان معمولی. پرست از گذشت زمان، از فرار دقیقه‌ها و ساعتها، از تغییراتی که زمان در بدن و فکر ما ایجاد میکند، ناراحت بوده است. وی بموضوع زمان اهمیت شایانی می دهد چنانکه گفته است «همچنانکه هندسه فضائی وجود دارد، روانشناسی زمان هم وجود دارد». پرست معتقد بود که: انسان خواه ناخواه در زمان فرو رفته است و جریان روزها او را با خود میبرد. زندگی انسان کشمکش است بازمان، انسان میخواهد بمشوق یا محبتی پای بند گردد ولی فقط در صورتی این احساسات میتوانند در دریای زمان غوطه ور باشند که خود را بموجودات دیگری پیوسته سازند. متأسفانه این موجودات خود دستخوش تغییرات و حوادث طبیعی میباشند، از ما دور میشوند یا میگردند یا تغییر میکنند. فراموشی زیباترین و گرمی ترین خاطرات ما را در امواج خود فرامیگیرد. روزی فرامیرسد که مشاهده میکنیم زنی بیروفریه بما لبخند میزند، هرچه در قیافه او دقیق میشویم نامش را بخاطر نمی آوریم تا اینکه نام خود را بر زبان میآورد و متوجه میشویم این همان دختری است که در جوانی دوست می داشتیم. پیهوده بمان هائی که در ایام جوانی دوست داشته ایم باز میگردیم، دیگر هرگز نمیتوانیم آن مکانها را آنچنانکه در روزگار شباب دیده ایم ببینیم زیرا اگر هم کوچکترین تغییری در آنها حادث نشده باشد برای ما زمان تغییر کرده است و دیگر با دیدگان ایام جوانی با آنها نگاه نمیکنیم، دیگر نمیتوانیم مناظر آن مکانها را با علاقه و حرارت جوانی خویش تزیین نموده و زیباتر گردانیم. پرست قهرمانان کتاب خود را از جلو نورافکن سالها و احساسات میگذرانند و بمقتضای سستان با آنها رنگهای مختلف میدهد. بدین طریق است که انهدام موجودات را بوسیله زمان مشاهده و ثبت مینماید. از طرفی پرست نظریه مرگ قطعی و انهدام کامل

شخصیت‌های متوالی انسان را صحیح نیداند زیرا می‌گویند این شخصیت‌ها درحافظه یا ضمیر ناخودآگاه ما حاضر هستند و ممکن است با یک تداعی معانی ساده آنها را حاضر کنیم. در لحظه کوتاهی که ناگاه دقیقه‌ای از ایام گذشته تحقق می‌یابد و وقایع آن دقیقه بخاطر میرسد، انسان متوجه می‌شود احساساتی که تصور می‌کرد ناپدید شده‌اند هنوز باقی هستند زیرا مجدداً ظاهر میشوند.

«من» های گذشته ما کاملاً از میان نبروند زیرا میتوانند در رؤیاها و حتی در حالت بیهاری مجدداً زنده شوند. پس زمان کاملاً نمی‌برد زیرا در وجود ما باقی می‌ماند. جسم و روح ما مخزن نه‌ای زمان می‌باشند. از اینجهت است که برای پروست این فکری پیدا میشود که بجستجوی زمانهائی برود که بنظر می‌آید گم شده ولی در درون ما موجود و حاضر می‌باشند.

پروست می‌گوید این جستجو را نباید بادی بن مجدد مکانها و اشخاص عملی نمود. جستجوی خاطرات در دنیای حقیقی انسان را مایوس می‌سازد، پروست بواقیعت‌ها زیاد علاقه ندارد بلکه کوشش میکند احساسهای خود را تشریح نماید. وی معتقد است که فقط بدین طریق است که هنرمندان میتوانند بدیگران نشان دهند جهان را چگونه می‌بینند. می‌گوید «تنها یک جهان وجود ندارد، بلکه بشمار افراد انسانی جهان وجود دارد». زیرا هر کس جهان را بطریقی خاص می‌بیند. پس اساس هنر پروست بر تعداد احساسها بوسیله حافظه قرار گرفته است. بیکی از دوستان خود نوشته است «کوشش کرده‌ام بعضی نمودهای ناخودآگاهها را که کاملاً فراموش شده و در گذشته بسیار دوری قرار دارند بسطوح ضمیر بیاورم». بدین طریق پروست در کتابهای خود از «زمان» که معدوم میکند و «حافظه» که نقش نگاهداشتن دارد سخن می‌گوید. پروست مانند حشره‌ای که در اعماق لانه خود فرو رفته باشد در اطلاق خود می‌ماند و سمومی را که برای کشتن یا حل کردن شکار هایش لازم بود ترشح میکرد. قویترین این شکارها برای او زمان بود. زمانی که دروغ‌های ما را راست می‌گرداند. زمانی که ما بین تمایلات ثابت ما و وضع تغییر پذیر آنها برتگاهی حفر مینماید، زمانی که در بدن ما انقلابی شبیه انقلابهای معرفه الارضی پدید می‌آورد، کشف این عامل مؤثر و مهم بود که پروست را وادار کرد مشغول بکار شود و شکل مخصوصی بآثار خود بدهد. خودش می‌گوید کوشش خواهم کرد این بعد زمان را همواره محسوس گردانم».

روزی که قطعه نان قندی را در فنجان فرو برد و در دهان گذارد ناگاه احساس کرد که «لذتی تمام وجودش را فرا گرفته است بدون آنکه علت آن معلوم باشد». باخود فکر کرد که «علت این خوشحالی چیست؟» ناگاه خاطرهای از اعماق حافظه‌اش خطور کرد. بیاد آورد که در ایام کودکی روز یکشنبه‌ای خاله اش از همان نان قندی در جای فرو برده باو داده بود بعضی اینک طعام آن نان قندی را مجدداً می‌چشد تمام دوران کودکی زنده و محکم بخاطرش می‌آید. بدین طریق زمان را باز یافته است، گذشته برایش زنده شده است.

پروست نمی‌خواهد مانند نویسندگان دیگر طرز تفکر و روحیات معاصرین خود را

تشریح نماید یا از عشق سغن بگوید بلکه کشمکش مابین روح و زمانرا توصیف میکند. میخواهد نشان دهد در دنیای واقعی نقطه ای نستوان یافت که «من» بان پیوندد بلکه باید این نقطه را انسان درخویشتن بیابد .

پس موضوع کتاب درام زندگی موجودی باهوش و حساس است که از بدو کودکی بجستجوی خوشبختی میرود و کوشش میکند بهر نحوی باشد بان برسد ولی حاضر نیست مانند کسان دیگر خویشتن را گول بزند . آنها عشق و افتخار جهانی را باوضع وهمی و خیالی که دارد میپذیرند . ولی پروست از پذیرفتن آن سر باز میزند و در جستجوی سعادتئی است که خارج از جهان و زمان باشد. پروست عشق و افتخار را در هنر جستجو میکند . باید گفت که پروست چندان علاقه ای بذهب نداشته است . گرچه در کتاب «تفریحات و روزها» قهرمانانش از اعمال ناشایسته بشیمان میشوند بگناه خود اعتراف مینمایند و تا اندازه ای باصوّل اخلاقی مسیحیت پای بندند. باید در نظر داشت که پروست این کتاب را در هفده سالگی نوشته است ولی در اثر مهمی که بیست سال بعد نوشت از خدا و مذهب نامی برده نشده است. پاره ای از منتقدین عقیده دارند که پروست تا اواخر عمر خصلت کودکانه خود را حفظ کرده بود . برای او مادرش جای خدا را میگرفته است باصولی که مادرش باو تلقین کرده است مقید میباشد و در برابر اوست که اظهار پشیمانی مینماید و حس مسؤولیت اخلاقی نشان میدهد .

با اینکه همواره فکر مرگ در زندگی و آثار نویسنده بیمار مشاهده میشود این فکر هم سبب علاقه او بذهب نمیکردد . گوئی روح او چنان بروانشناسی متمایل گشته است که دیگر برای ماوراء الطبیعه در آن جاتی نیست . در نامه هائی که بعنوان تسلیت برای دوستان خود نوشته است اثری از اعتقاد بماوراء الطبیعه یا جهان دیگر مشاهده نمیشود. حتی پاس احترام مقدسات را هم ندارد و در نامه ای که «بکنتس دو نوآی» نوشته است او را بسیج تشبیه مینماید .

با اینحال باید گفت که برای او هنر جای ایدآل مذهبی را گرفته است . وی هنر را از تجلیات قسمتی ناشناس و درونی میداند . این موجودی که از بعضی نظرها عادی نبوده است در قلمرو هنر موجودی است متعادل و کامل ، برای درک هنر تمام حواسش حاضر و قوی هستند . نقاشی و موسیقی نه تنها دائما کنجکاوی او را تحریک مینمایند بلکه از احتیاجات حیاتی او میباشند .

پروست برای چاپ کتابهای خود باشکالات فراوانی برخوردار نمود. ناشرین بارزش کتاب او پی نبرده حاضر نبودند سرمایه هنگفتی را خرج چاپ سلسله کتابهای او بکنند. بالاخره پس از زحمات فراوان پروست موفق شد بوسیله یکی از ناشرین ، کتاب خود را در سال ۱۹۱۳ بچاپ رساند. جنگ جهانی اول فرارسید . پروست از این فرصت استفاده کرد و مجدداً قسمتهائی بر نوشته های خود افزود بقسمی که سه جلد کتابی که قبل از جنگ نوشته بود بشانزده جلد تبدیل گردید . جنگ بین المللی جهان را بشکل دیگری در نظرش نمایان ساخت . قبل از جنگ آنچه غریزه های بد را در انسان مشاهده نکرده بود . از اینجهت بود که توانست مقدار زیادی بر آثار خود بیفزاید. در سال ۱۹۱۹ پروست با پشتیبانی

«لئون دود» موفق شد جایزه کنکور را بگیرد.

در نتیجه کار زیاد و بیخوابی و بیماری آسم و برونشیت، پروست کم کم خسته و فرسوده شد. چون در استعمال مواد خواب آور افراط میکرد حالت مسمومیت تدریجی در او پیدا شد. مرگ در نظرش نزدیک بود شاید هم آرزوی آنرا داشت فقط مایل بود تا موقعیکه کارش بانجام نرسیده است زنده بماند. در آخرین روزهای حیاتش در حالیکه بر تخت خواب دراز کشیده بود و از بیماری میلرزید آخرین نیروی خود را صرف تصحیح آثارش مینمود. بعدی ضعیف و بی حال شده بود که احساس میکرد بیماری بزودی از پایش در میآورد. در ماه اکتبر ۱۹۲۲ مبتلا بسرما خوردگی شدیدی شد که بذات الریه تبدیل گردید. هر قدر برادر و پزشکش باو اصرار کردند که بیمارستان بروی قبول نکرد. آخرین روز حیاتش روز ۱۸ نوامبر بود. آنروز پس از آنکه مدتی با برادرش بمذاکره پرداخت چون میخواست شب کار کند منشی خود را نگاهداشت. آنشب زیاد کار کرد. میگویند در آنشب صحنه مرگ یکی از قهرمانانش را بنام برگوت تهیه مینموده است. گویا این قهرمان از بیشتر جهات شبیه آناتول فرانس میباشد و پروست او را با تدقیق در غادات و روحیات فرانس ساخته است. این صحنه از زیباترین و مهیج ترین صفحات آثار پروست است ساعت ده صبح روز بعد پروست بدرود حیات گفت.

پاره ای از منتقدین بنوشته های پروست ایراد هائی گرفته اند. آنها میگویند:

«نویسنده ای را که در کتابهای خود اثری از کشمکش های اجتماعی باقی نگذاشته و جز توصیف آریستو کراتهای سالن های قرن نوزدهم کاری نکرده است چگونه میتواند برجسته دانست؟ وی نتوانسته است مانند بالزاک کمدی انسانی را بنویسد بلکه فقط کمدی چند سالن پاریس و چند خانواده را برشته تحریر در آورده است. پروست با زندگی واقعی، با جهان سیاست و اقتصاد، با جهان کارگری و نظامی کاری نداشته است پس چگونه میتواند او را با بالزاک مقایسه کرد؟ بالزاک اجتماع را نقاشی کرده است و بهمان اندازه که بزرگان در سالنها اهمیت میداده بزرنگی اقتصادی و اجتماعی نیز پرداخته است در صورتیکه پروست درباره دو طبقه از مردم کتاب نوشته است: آریستو کراسی و بورژوازی. در آثار وی ذکری از پول و زندگی مادی دیده نمیشود. احساساتی که او تشریح میکند فقط احساسات آریستو کراتهایی است که همیشه بیکارند و مجبور میشوند زندگی خود را بعیش و عشرت بگذرانند در صورتیکه چنین طبقه ای با آن مشخصات در نیمه دوم قرن بیستم وجود ندارد. با این وضع چگونه ممکن است آثار وی برای نسل کنونی جالب توجه باشد؟»

طرفداران پروست میگویند: همچنانکه فروید و پیروانش برای مطالعه بیماریهای روحی مجبور بودند طبقه مخصوصی را مورد مطالعه قرار دهند پروست هم برای تشریح حسد و عشق و تکبر و خودخواهی مجبور بوده است طبقات بالا و آریستو کراتها را زیر ذره بین دقیق خود قرار دهد زیرا این نوع احساسها در طبقات پایین کمتر و ضعیف تر و بیرنگ تر میباشد.

پاره ای دیگر از منتقدین که تعصب مذهبی دارند میگویند: چگونه مسیحیان